

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۱۷ به تاریخ ۹۹/۹/۱۸

حقیقت فناء و بقاء در حیات دنیا و نیازمندی انسان به دلالت انبیاء برای رسیدن به بقاء دنیوی - ارتباط حیات و بقاء

واقعی انسان با وجه الهی و پیوند انسان به وادی ولایت

تبیین دلالت بر بقاء انسان در ساحت دنیا

بحث در روایت هشام بن حکم بود و در توضیح ماموریت سفراء الهی بحث می کردیم. عبارت «دلالت بر مصالح و مفاسد و منافع» را بررسی کردیم و عرض کردیم که این تعبیر، مصالح ظاهری را شامل است ولی مناط این مصلحت ها به توحید و ولایت حقه برگشت می کند و در مقابل، حقیقت فساد به شرک و ولایت طاغوت باید تعریف شود. ذیل ایندو دستگاه موازین و مناسک هم شکل می گیرد که فروعاً همین دو جریان است.

در ادامه روایت این تعبیر آمده است: «مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاءُهُمْ» یعنی این انبیاء و حجج الهی، دلالت بر اموری می کنند که بقاء ما در گرو آنهاست و در ترک آنها فناء ما خواهد بود. این عبارت، عطف تفسیری از مصالح و مفاسد نیست بلکه خود بقاء و فناء در ماموریت انبیاء موضوعیت دارد که باید قدری توضیح دهیم. ظاهر این بیان این است که خداوند حکیم ما را برای بقاء خلق کرده است و حجج الهی این امر را برای ما بیان خواهند کرد.

در توضیح این مسئله ابتدا اشاره می کنیم که بقاء و فناء یک معنای ظاهری دارد که همین حیات در دنیا است. ظاهر این روایت همین است که این مقدار از بقاء و فناء هم در گرو دلالت انبیاست و ما بدون آنها به این نمی رسیم. توضیح اینکه این بقاء ظاهری و دنیوی انسان، امر بسیار پیچیده‌ای است و اینطور نیست که خیال کنیم ما خودمان با عقل خودمان بدون انبیاء به آن دست پیدا می کنیم. بطور مثال در آیه شریفه فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ یعنی حیات اجتماعی و بقاء شما در گرو همین حکم قصاص است. در واقع همانطور که ما در بحث مصلحت و

^۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۷۹

مفسده بیان کردیم، مصالح دنیایی ما هم در گرو دلالت انبیاء است، در بحث بقاء و فناء هم همینطور است. حکم قصاص مصالحی برای بشر دارد که اگر از دست برود، حیات اجتماعی انسان به خطر خواهد افتاد.

اینکه ما خیال کنیم که بقاء و حیات انسان بدون انبیاء هم تامین است و برای بقاء خود نیاز به انبیاء ندارند، حرف باطل و ساده انگارانه‌ای است. به تعبیر دیگر حیات فردی و خانوادگی و اجتماعی و معیشتی و تاریخی انسان در نسل و شئون مختلف حیات انسان در هم پیچیده است و اینکه فکر کنیم این مسئله ساده‌ای است، تصور خطایی است. بسیاری از اموری که ما فکر نمی‌کنیم، دخالت در حیات ما دارد و فقدان آنها حیات ما را به مخاطره می‌اندازد.

دنیای مدرن که از انبیاء جدا شد و فکر کرد که مشکل حیات را خودش می‌تواند حل کرده و بقاء را تضمین کند، و به تعبیری ادعای خدایی در عالم کرد، کار را به جایی رسانده است که زندگی و حیات بشری به فساد کشیده شده و به فناء نزدیک می‌شود.^۲ امروز اتفاقی که افتاده است این است که حتی نسل بشر و آینده او در معرض مخاطره قرار گرفته است. یا از جهت مدیریت طبیعت حیات انسان و نیز حیات اجتماعی و تاریخی او، مخاطرات جدی بوجود آمده است؛ و این را خودشان هم اعتراف می‌کنند و اذعان دارند که باید از این شکل از زندگی که تابحال داشتیم، دست برداریم و تغییرات جدی در آن بدهیم.

ما در یک نظام وسیع و منظم و تحت تدبیری زندگی می‌کنیم که ربوبیت الهی در آن جاری است. اینطور نیست که ما هرطور اراده کنیم و هرچور خواستیم عالم را تدبیر کنیم، خداوند هم دست از ربوبیت و تدبیر خودش بردارد و با اهواء ما هماهنگ شود. خداوند سنت‌هایی در این عالم دارد که اگر این سنت‌ها رعایت نشود کل حیات ما در مخاطره است. در روایات ما ردپای این بحث دیده می‌شود که عواملی هست که بقاء انسان را به خطر می‌اندازد و سبب هلاکت است و مقصود از اینها هلاکت معنوی لزوماً نیست.^۳

^۲ - اشاره به آیات شمول فساد در زمین و هلاکت حرث و نسل. در قرآن کریم فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» سوره مبارکه بقره آیه ۲۰۴ و ۲۰۵ در این آیه بحث از فساد و هلاکت حیات انسان به هم گره می‌خورد. فساد اگر کثرت پیدا کند، موجب هلاکت حرث و نسل می‌شود.

^۳ - بطور مثال در صحیح عمار بن عمار فرمود: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كَانَ أَبِي ع يَقُولُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَتُقَرِّبُ الْأَجَالَ وَتُخْلِى الدِّيَارَ وَهِيَ فَطِيعَةُ الرَّجِمِ وَالْعُقُوقُ وَتَرْكُ الْبِرِّ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۴۸

دفع شبهه تعطیلی قوای ادراکی انسان

البته باید توجه کرد که این حرف به معنای تعطیلی عقل و فکر و حس و شهود انسان نیست که همه آنچه ما باید بیاموزیم با صرف یک تعلیم صرف و خام توسط انبیاء صورت بگیرد. ولی مدعای ما این است که معارف و علوم انسان در همه رشته ها باید با هدایت الهی پیش رود. در واقع همه قوای انسان نیاز به دلالت انبیاء دارد تا در مسیر صلاح خودش حرکت کند و این فقط افعال جوارحی ما نیست که نیاز به دلالت دارد بلکه قوای عقل و شهود و قلب و... انسان هم نیاز به هدایت انبیاء دارد. اگر دستگاه فکری و عقلی انسان منحرف شد، این منجر به فناء انسان خواهد شد. و اصلاً یکی از مهمترین عوامل فناء بشر همین علم مدرن اوست.

اما اگر قوای انسان در مسیر هدایت انبیاء قرار بگیرد همه این امکانات بالقوه انسان، بالفعل می شود و دقت ها و ظرائف خود را نشان خواهد داد. اینکه در روایات ظهور بیان شده است که با تصرف وجود مقدس بقیة الله (عج) در عصر ظهور عقول چهل برابر می شود یا حتی حس انسان به جایی می رسد که صدای امام خود را هر جای عالم باشد، می شنوند؛ یا حتی امام خود را می بینند؛ یا قوا و ملکات اخلاقی در انسان متفاوت می شود، اینها همه زاییده همین نکته است که قوای انسان با دلالت حجج الهی شکوفا می شود.

لذا اینکه این عوامل حیات و بقاء انسان را ساده معنا کنیم و خیال کنیم خودمان بدون حجج الهی دست پیدا می کنیم، حرف تمامی نیست و این روایت آن را نفی می کند. ضامن بقاء و فناء در همین حیات ظاهری انسان هم، هدایت الهی با ارسال رسل بوده است. این حرف رایجی که عده ای می زنند که ترکیب عقل نظر و عمل انسان و تجربه جمعی انسان مکفی برای خیلی از ساحت های حیات اوست و شاید برای بعض امور ما نیاز به انبیاء داشته باشیم، حرف بی اساسی است. البته بعداً مفصل به این بحث باید پرداخته شود.

ممکن است است سوالی اینجا مطرح شود که اگر صلاح و بقاء انسان با انبیاء بدست می آید و بدون دلالت آنها دست بشر به اینها نمی رسد، باید بگوییم کفار در طول تاریخ باید از بین می رفتند درحالیکه بالاخره نظام معیشت و حیاتی در دنیا دارند. جواب اینکه جریان کفر، محض و خالص نیست بلکه مزجی با هدایت انبیاء پیدا می کند. در صحیحہ محمد بن مسلم فرمود: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ عَلَى ذِي حِجِّي وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ فَيُمَزَجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعاً فَهَذَاكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ»^۴ یعنی جریان کفر، آموزه های

^۴ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۵۴

انبیاء را با اهواء خودشان مزج می‌کردند و همین بقائی برای آنها فراهم می‌کند. این بحث بسیار مهمی است که بعداً بررسی خواهیم کرد.

بررسی حقیقت بقاء و فناء در ادبیات دینی

اما نکته دیگری که در بحث بقاء و فناء باید توجه کرد، این است که معنایی از این دقیق تر و عمیق تر در آیات و روایات ما برای معنای بقاء و فناء انسان توضیح داده شده است که باید مورد بررسی قرار گیرد. در دو آیه شریفه از قرآن کریم تقابل بحث فناء و هلاکت انسان با وجه الهی بیان شده است. در سوره مبارکه قصص فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۵ و در سوره مبارکه رحمن نیز فرمود: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَيَّتِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۶

در مورد معنای ایندو آیه عده ای فرمودند مقصود این است که همه چیز فانی است و فقط خدا یا وجه الهی باقی است. همین الان هم هرچیزی همینطور است و بقاء ندارد. بقاء فقط مختص به خداوند متعال است. ولی بنظر ما ظاهر این آیه چیز دیگری است و بیان می‌کند همه چیز فناء و هلاکت دارد نه اینکه الان فانی است. ولو معنای اول به یک معنای تاویلی قابل قبول خواهد بود. اینکه در آیه فرمود هرکسی که بر زمین است فانی است و فقط وجه الهی باقی می‌ماند خود این تقابل اسمی و فعلی در مورد بقاء و فناء در دو آیه شریفه، معنای مورد نظر ما را تایید می‌کند.

نکته مهم در این آیات همین است که بقاء را به وجه الله نسبت می‌دهد و بقاء را بغیر آن. هرچیزی فانی می‌شود الا اینکه به وادی وجه الله پیوند بخورد. نکته کلیدی در این آیات، رمز بقاء انسان و امکانات اوست که با پیوند به وجه الهی توضیح داده شده است. شبیه آنچه در این آیه شریفه فرمود: «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ»^۷ یعنی دارایی های شما تا در نزد شماست، از بین رفتنی و محکوم به فناست ولی اگر به خداوند متعال داده شد و عندالله واقع شود، این باقی خواهد ماند. برای بررسی بیشتر این نکته به بعضی روایات ذیل این آیات اشاره می‌کنیم.

روایات ذیل سوره رحمن در ارتباط بقاء و وجه الله

ذیل آیه شریفه سوره مبارکه رحمن که فرمود: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَيَّتِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» در روایتی در تفسیر قمی بیان شده است: «قوله كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ قال من على وجه الأرض وَبَيَّتِي وَجْهَ رَبِّكَ قال دين ربك وَ قال

^۵ - سوره مبارکه قصص آیه ۸۸

^۶ - سوره مبارکه رحمن آیه ۲۶ و ۲۷

^۷ - سوره مبارکه نحل آیه ۹۶

عَلَىٰ بْنِ الْحُسَيْنِ نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ»^۸ که در این روایت ابتدا وجه را به دین و بعد به امام تفسیر می‌کند. البته محتمل است صدر این تعبیر روایت نباشد و بیان علی بن ابراهیم باشد ولی این مضمون در روایات دیگر هم آمده است. در این روایت وجه الهی را به معنای جسمی صریحاً انکار می‌کند و آن را به دین و اولیاء الهی معنا کرده است. (که البته نسبت این دو حقیقت هم باید با هم توضیح داده شود) و نکته وجه بودن را اینطور توضیح می‌دهد که از طریق آنها انسان می‌تواند متوجه به خداوند متعال شود و ورود به وادی قرب الهی پیدا کند.

در صحیح ابی‌صلت هروی در عیون اخبار الرضا فرمود: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبَرِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظْرُ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَى بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِيَآؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجُجُهُ ص هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كُلُّ مَنْ عَلِمَهَا فَانِ وَ بَيَّتِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَالْتَّظَرُ إِلَىٰ أَنْبِيَآءِ اللَّهِ تَعَالَى وَ رُسُلِهِ وَ حُجُجِهِ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۹

موضوع این روایت در مورد نظر به وجه خداوند متعال است که محل بحث بین عالمان دینی آن زمان بوده است. راوی سوال می‌کند که این روایت معروفی که بیان می‌کند: خدا وجهی دارد و ثواب توحید نظر به این وجه است، چه معنایی دارد؟ حضرت در جواب فرمودند این وجهی مثل وجوه انسان نیست و اگر کسی این را قائل شود، کافر است لکن وجه الهی، انبیاء و رسل و حجج اوست. به وسیله آنهاست که شما به خدا و دین و معرفت او متوجه می‌شوید. امام طریق توجه به سمت خدا و رسیدن به معرفت الهی است. بعد حضرت همین دو آیه شریفه را خواندند که همه چیز فانی و هالک است الا وجه خدا.

روایات ذیل سوره قصص در ارتباط بقاء و وجه الله

اما ذیل آیه سوره مبارکه قصص هم روایاتی بیان شده است. در آیه فرمود: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» یعنی شرک نورزید و الهی را در کنار خداوند متعال صدا نزنید. زیرا اولاً الهی جز او نیست؛ ثانیاً هر چیزی هالک است الا وجه الهی. ثالثاً حکم و قضاء در اختیار اوست و رابعاً به سمت او

^۸ - تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۳۴۵

^۹ - عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص: ۱۱۵

رجعت خواهید کرد. اینها همه در مقام تعلیل است که چرا باید فقط خدا را صدا زد و بندگی کرد. دعا در ادبیان قرآن در موارد متعددی به معنای مخ عبادت و بندگی انسان، تعبیر می شود.

در معتبره حارث بن مغیره در کافی شریف فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ مَا يَقُولُونَ فِيهِ قُلْتُ يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»^{۱۰} ظاهر این تعبیر این است که قول عامه این بوده است که وجه الهی را مانند صورت جسمانی تصویر می کردند که حضرت توییح می کنند. بعد فرمودند مقصود از وجه الهی آن حقیقتی است که انسان با او به سمت خدا متوجه می شود. اگر در روایات وجه به امام تفسیر شده است از این جهت است.

در کافی شریف در معتبره سوره بن کلیب آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَلَامٍ النَّخَّاسِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: نَحْنُ الْمَثَانِي الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا وَنَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلَى عِبَادِهِ عَرَفْنَا مَنْ عَرَفْنَا وَجَهْلْنَا مَنْ جَهْلْنَا وَإِمَامَةَ الْمُتَّقِينَ»^{۱۱} که مفاد آن شبیه روایت قبل است و بیان می کند که ما اهل بیت وجه الهی هستیم که در میان شما زندگی می کنیم.

در صحیح صنوان جمال فرمود: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ فَهُوَ الْوَجْهَ الَّذِي لَا يَهْلِكُ وَكَذَلِكَ قَالَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» در این روایت حضرت اشاره می کنند که اگر کسی اطاعت از نبی اکرم را داشته باشد، این همان وجه الهی است که هلاکت ندارد. ظاهر این روایت این است که خود این عمل در مسیر طاعت رسول که قرار گرفته است، وجه الهی شده است و بقاء دارد. عملی که نور نبی اکرم در آن باشد هلاکت ندارد. عمل وقتی در وادی نبی اکرم واقع شود، این عمل به خود حضرت پیوند می خورد و باقی می شود.

^{۱۰} - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۳. شبیه همین روایت در کتب دیگر از حارث بن مغیره نقل شده است که فرد غیرمذکور در روایت به «بابصیر» نام برده شده است لذا بعید نیست سند روایت را بشود تصحیح کرد. فتدبر.

^{۱۱} - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۳. این روایت در نقل های دیگری از سوره بن کلیب نقل شده است و وثوق به این ایجاد می شود که راوی غیرمذکور در روایت همین سوره بن کلیب است. لکن سند از جهت ابی سلام مورد اشکال است که این فرد مجهول است. لکن این روایت و مضمون آن به اسناد دیگری در کتب نقل شده است لذا قابل تصحیح است. راجع بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۶۵.

وجه الهی خود حضرت هستند و وقتی چیزی ذیل ایشان قرار گیرد (با حقیقت اطاعت) او هم به حضرت ملحق می شود و باقی می شود.

روایت دیگر صحیح حارث بن مغیره است که در محاسن مرحوم برقی نقل شده است: «عَنْهُ عَنِ أَبِيهِ عَنِ صَفْوَانَ عَنِ أَبِي سَعِيدِ الْمَكَارِيِّ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الطَّرِيقَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ»^{۱۲} در این روایت نیز بطور واضح کسی که در مسیر ولایت حرکت می کند، را بیرون از وادی هلاکت معرفی کرده است. خود فرد با پیوند به محیط ولایت، باقی شده است.

شبهه همین مضمون ذیل آیه شریفه «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» در روایتی از وجود مقدس امیرالمومنین نقل شده است: «فَلِلَّهِ سَعْيُكُمْ وَ عَلَيْهِ جَزَاؤُكُمْ وَ أَيْسَرُ ثَوَابِ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا الَّتِي يُقْبِلُ الْجَاهِلُونَ بِأَنْفُسِهِمْ عَلَيْهَا فَمَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ الْحَدِيثُ»^{۱۳} یعنی حضرت می فرماید عملی که انسان برای خدا انجام می دهد، در مقابلش جزایی دریافت می کند که عندالله و باقی خواهد ماند. ولی اگر عمل برای خدا نباشد از دست می رود و فانی است.

جمع بندی بحث وجه و بقاء

خلاصه اینکه در این روایات چند نکته اشاره شده است. اولاً بیان شده است که وجه الهی که در تعبیر قرآن و روایات اشاره شده است این وجه جسمانی برای خدا نیست و اگر کسی چنین چیزی را قائل شود، عقیده ای کفرآلود است و تفکر تجسیم در بین بعضی فرق اسلامی همین بوده است.

ثانیاً این وجه الهی به انبیاء و اوصیاء و حجج الهی تفسیر شده است. آنها هستند که وجه الهی هستند به این معنی که با آنها مسیر توجه به خداوند متعال گشوده شده است و کسی بخواهد به خداوند متعال و دین الهی گره بخورد، از طریق آنها باید بیاید و در محیط ولایت آنها باشد.

ثالثاً بقاء در عالم به وجه الهی نسبت داده شده است. آنچه باقی است خود خداوند متعال است و کسی که وجه الهی باشد. و اول کسی که وجه الهی است وجود مقدس نبی اکرم و حضرات معصومین هستند و ذیل آنها انبیاء و اوصیاء

^{۱۲} - المحاسن، ج ۱، ص: ۱۹۹. محتمل است این روایت طویله ای باشد که قسمتی از آن در این نقل آمده است و قسمت دیگری هم در روایات دیگر نقل شده است. یعنی این مضمون که در مورد وجه الهی مورد سوال قرار گرفته است در نقل کافی ابتدا به امام تفسیر شده است و بعد به کسی که در این مسیر وجه الهی حرکت کند.

^{۱۳} - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۳، ص: ۴۱۱ به نقل از کتاب الغارات از نامه امیرالمومنین به بعضی امراء خود.

دیگر؛ که در روایات ما، انبیاء به عنوان شیعیان بزرگ رسول خدا و امیرالمومنین معرفی شده اند. یعنی آنچه باقی است جریان ولایت خدا و اولیاء الهی است و کسی که به آنها پیوند بخورد و عملی که در وادی ولایت واقع شود، این به وادی وجه گره خورده و باقی خواهد بود.

پس یک معنا از بقاء در حیات دنیاست که این معنا از بقاء هم نیاز به دلالت حجج الهی دارد لکن باید دقت کرد که در حقیقت بقاء انسان یک معنای عمیق تری دارد و باید بقاء در عالم دنیا را هم در پرتو آن معنا کرد. یعنی ممکن است انسان کاری بکند که شاید عمر بیشتری هم در دنیا بکند، ولی این فناء انسان باشد. در مقابل هم ممکن است جایی انسان حیات این دنیای خود را بدهد ولی باقی شود. کسی که در راه خدا جاننش را می دهد از بین نمی رود، بلکه به وادی بقاء پیوند خورده است.^{۱۴} در طرف مقابل هم کسی که صدسال از خدا عمر می گیرد و در راه معصیت آن را خرج می کند این در مسیر فناء است.

نکته: ما معنای دیگری هم در روایات از بقاء و فناء داریم که فناء را به معدوم شدن معنی کرده اند و حضرات در مقابل فرموده‌اند ما هیچ وقت معدوم نمی شویم بلکه چه مومن و چه کافر، حیات دیگری خواهیم داشت و باقی هستیم. در صحیحہ مسعدہ بن زیاد فرمود: «حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمَيْرِيُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِيَجْعَفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا خُلِقْنَا لِلْعَجَبِ قَالَ وَمَا ذَاكَ لِلَّهِ أَنْتَ قَالَ خُلِقْنَا لِلْفَنَاءِ فَقَالَ مَهْ يَا ابْنَ أَخٍ خُلِقْنَا لِلْبَقَاءِ وَكَيْفَ تَفْنَى جَنَّةٌ لَا تَبِيدُ وَنَارٌ لَا تَحْمُدُ وَلَكِنْ قُلْ إِنَّمَا نَتَحَرَّكُ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^{۱۵}

راوی سوال می کند که تعجب می کنم که ما برای فناء خلق شده باشیم و حضرت در جواب می فرمایند ما برای فناء خلق نشده‌ایم. انسان یا به بهشت می رود که سرایی است که فناء ندارد و یا به جهنم می رود که آتشی است که خاموشی ندارد. انسان معدوم نمی شود بلکه از این دیار به سرای دیگری حرکت خواهد کرد. البته این سوال را باید دقت کرد که این معنای از بقاء با معنای قبلی که عرض کردیم آیا قابل جمع هست یا خیر. والحمدلله...

^{۱۴} - اشاره به آیه شریفه ۱۶۹ آل عمران که فرموده: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

^{۱۵} - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۱